بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 103: سه‌شنبه ۲7/۳/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسة قبل در مورد عده داشتن و عده نداشتن زانیه صحبت کردیم. یکی دو تا نکته در تکمیل مطالب جلسة قبل لازم هست بیان کنیم. یک نکته این هست که روایت اسحاق بن جریر که عمده دلیل بر لزوم عده هست، اگر تام باشد، حداکثر این هست که دلیل بر این هست که شخصی که خود زانی اگر بخواهد با مزنی بها ازدواج کند، این باید عده نگه دارد.

«قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ‏ يَفْجُرُ بِالْمَرْأَةِ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ فِي تَزْوِيجِهَا هَلْ يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ إِذَا هُوَ اجْتَنَبَهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا بِاسْتِبْرَاءِ رَحِمِهَا مِنْ مَاءِ الْفُجُورِ فَلَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا» این تعبیر در این روایت وارد شده.

در مورد خود زانی هست. اما در مورد این‌که غیرش از زانی اگر کسی بخواهد نزدیکی کند، آن هم چنین مطلبی شرط هست، آن از این روایت استفاده نمی‌شود. به خصوص این تفسیر را ممکن است را بگوییم. روایت‌های زیادی که در مورد ازدواج با مشهور به زنا به خصوص هست. کسانی که فاجرة رسمی هستند، در روایت‌های تجویز کرده، بگوییم این موارد، آن که تجویز کرده، استبراء هم در موردش لازم هست خیلی مستبعد است، در مورد فاجره و مشهور به زنا. من بعضی از روایاتش را اینجا می‌خوانم. این را ملاحظه بفرمایید.

این روایت مثلاً روایت زرارة «سَأَلَهُ عَمَّارٌ وَ أَنَا عِنْدَهُ» این روایت‌هایی هست که وسائل الشیعة جلد ۲۱، صفحة ۲۹ وارد شده.

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلَهُ عَمَّارٌ وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْفَاجِرَةَ مُتْعَةً قَالَ لَا بَأْسَ وَ إِنْ كَانَ التَّزْوِيجُ الْآخَرُ فَلْيُحْصِنْ بَابَه‏».

این‌که مراد از کسی که می‌خواهد متعه کند فاجره را، بگوییم باید عده هم باید نگه دارد، خیلی مستبعد است که ناظر به این جهت هست.

یا روایت دیگری که از همین اسحاق بن جریر مورد بحث ما هست. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ عِنْدَنَا بِالْكُوفَةِ امْرَأَةً مَعْرُوفَةً بِالْفُجُورِ أَيَحِلُّ أَنْ أَتَزَوَّجَهَا مُتْعَةً قَالَ فَقَالَ رَفَعَتْ رَايَةً قُلْتُ لَا لَوْ رَفَعَتْ رَايَةً أَخَذَهَا السُّلْطَانُ قَالَ نَعَمْ تَزَوَّجْهَا مُتْعَةً قَالَ ثُمَّ أَصْغَى إِلَى بَعْضِ مَوَالِيهِ فَأَسَرَّ إِلَيْهِ شَيْئاً فَلَقِيتُ مَوْلَاهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا قَالَ لَكَ فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ لِي وَ لَوْ رَفَعَتْ رَايَةً مَا كَانَ عَلَيْهِ فِي تَزْوِيجِهَا شَيْ‏ءٌ إِنَّمَا يُخْرِجُهَا مِنْ حَرَامٍ إِلَى حَلَالٍ.» این روایت، امثال اینها.

یا مثلاً روایت دیگری که از حسن بن ظریف نقل می‌کنند. «الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام قَدْ تَرَكْتُ التَّمَتُّعَ ثَلَاثِينَ سَنَةً ثُمَّ نَشِطْتُ لِذَلِكَ وَ كَانَ فِي‏ الْحَيِّ امْرَأَةٌ وُصِفَتْ لِي بِالْجَمَالِ فَمَالَ قَلْبِي إِلَيْهَا وَ كَانَتْ عَاهِراً لَا تَمْنَعُ يَدَ لَامِسٍ فَكَرِهْتُهَا ثُمَّ قُلْتُ قَدْ قَالَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام تَمَتَّعْ بِالْفَاجِرَةِ فَإِنَّكَ تُخْرِجُهَا مِنْ حَرَامٍ إِلَى حَلَالٍ فَكَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام أُشَاوِرُهُ فِي الْمُتْعَةِ وَ قُلْتُ أَ يَجُوزُ بَعْدَ هَذِهِ السِّنِينَ أَنْ أَتَمَتَّعَ فَكَتَبَ إِنَّمَا تُحْيِي سُنَّةً وَ تُمِيتُ بِدْعَةً فَلَا بَأْسَ وَ إِيَّاكَ وَ جَارَتَكَ الْمَعْرُوفَةَ بِالْعَهَرِ وَ إِنْ حَدَّثَتْكَ نَفْسُكَ أَنَّ آبَائِي قَالُوا تَمَتَّعْ بِالْفَاجِرَةِ فَإِنَّكَ تُخْرِجُهَا مِنْ حَرَامٍ إِلَى حَلَالٍ فَإِنَّ هَذِهِ امْرَأَةٌ مَعْرُوفَةٌ بِالْهَتْكِ وَ هِيَ جَارَةٌ وَ أَخَافُ عَلَيْكَ اسْتِفَاضَةَ الْخَبَرِ مِنْهَا فَتَرَكْتُهَا وَ لَمْ أَتَمَتَّعْ بِهَا وَ تَمَتَّعَ بِهَا شَاذَانُ بْنُ سَعْدٍ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا وَ جِيرَانِنَا فَاشْتَهَرَ بِهَا حَتَّى عَلَا أَمْرُهُ وَ صَارَ إِلَى السُّلْطَانِ وَ غُرِّمَ بِسَبَبِهَا مَالًا نَفِيساً وَ أَعَاذَنِي اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ بِبَرَكَةِ سَيِّدِي.»

این‌که فهمی که اینها داشتند که با فاجره تمتع می‌کردند نه این‌که بعد از یک مدتی که یک عده نگه دارند و امثال اینها. به آنها کاری، ظاهراً استفاده می‌شود که تمتع به فاجره بدون استبراء رحم و امثال اینهاست. و نکته‌اش «فَإِنَّكَ تُخْرِجُهَا مِنْ حَرَامٍ إِلَى حَلَالٍ» هست و امثال اینها.

این یک مطلب که این تأیید می‌کند همین مطلب را که این روایت‌ها ناظر به صرفاً تجویز تزویج با فاجره، چه معروف مشهور بالفجور باشد، چه مشهور بالفجور نباشد، اینها فقط صرفاً دلالت بر اصل این مطلب نمی‌کند.

در فرمایش حاج آقا این مطلب آمده که بعضی‌ها به روایت اسحاق بن جریر اشکال کردند. روایت اسحاق بن جریر قابل استناد نیست چون مشهور از آن اعراض کردند. حاج در مقام پاسخ، پاسخ‌هایی می‌دهند من جمله این هست که اعراض مشهور ممکن است اجتهادی باشد. اگر اجتهادی باشد آن مضر نیست، به دلیل این‌که آنها ممکن است روایت اسحاق بن جریر را گفتند در مقابل عموماتی که ازدواج با زانیه را تجویز می‌کند نمی‌تواند مقابله کند، اینجا بیان حاج آقا هست که یک روایتی اسحاق بن جریر هست، در آن طرفش اطلاقات متعدد در مقام بیان و این روایت در مقابل اطلاقات متعدد در مقام بیان نمی‌شود تمسک کرد، بنابراین این اعراض علمایی که نسبت به این روایت این اعراض اجتهادی می‌تواند باشد. بنابراین قابل استناد نیست.

از آن طرف در نهایت بحث حاج آقا استبراء را در مورد زنا لازم می‌دانند. ممکن است توهم بشود که این دو تا حرف با همدیگر تناقض دارد. از یک طرف فرمودند اطلاقات کثیرة در مقام بیان وجود دارد، با اطلاقات کثیرة در مقام بیان نمی‌شود یک عام را مقید واحد کافی نیست برای تقیید اطلاقات کثیرة در مقام بیان. پس چجوری بعداً خود ایشان به روایت اسحاق بن جریر عمل کردند؟ پاسخ مطلب این است که البته حاج آقا این مطلب را قبول دارند که روایت واحده در مقابل اطلاقات کثیرة در مقام بیان قابلیت استناد و تقیید اطلاقات کثیره را ندارد. این را ایشان قبول دارند و پذیرفتند. ولی صغرایش را که آنجا تطبیق کرده بودند، نه این‌که ما هم قبول داریم. بحث ایشان آن هست، اینهایی که به روایت اسحاق بن جریر عمل نکردند، در مقابل روایت‌های اسحاق بن جریر روایت‌های کثیرة مطلقة در مقام بیان دیدند، گفتند آن روایت‌های مطلقة کثیرة در مقام بیان باعث می‌شود که این روایت مقیده را ما حمل بر استحباب کنیم. نه این روایت را مقید آن روایت‌های کثیره قرار بدهیم. اما این‌که آیا خودشان صغرای این قضیه را قبول دارند از عبارت استفاده نمی‌شود. جمع بین کلماتشان این هست که کأن ایشان قبول ندارند که این روایت‌های کثیره در مقام بیان باشد. که ما حالا خواستیم در جلسات قبل تقریباتی ذکر بکنیم ولو همة این روایات را نتوانیم بگوییم در مقام بیان هستند، ولی این‌که هیچ در این روایت‌ها اشاره نشده، و این‌که بگوییم هیچ یک از اینها هم در مقام بیان نیست، مستبعد هست، امروز هم که می‌خواستم ضمیمه کنم، این‌که به خصوص روایت‌های تزویج با مشهور به زنا این روایت‌ها خیلی ظهور قوی دارد برای این‌که این تزویج مشهورة به زنا مقید به استبراء نیست، بنابراین استبرائی که در این روایت وارد شده، می‌توانیم حمل بر استحباب کنیم. البته این روایت‌هایی که ما استدلال کردیم، این روایت‌ها مربوط به مشهوره به زنایی هست که خود زانی نمی‌خواهد با آنها ازدواج کند. زنی هست مشهور به زنا هست، کسی که با او زنا نکرده می‌خواهد با او تزویج کند. در اینجا حکم کرده که عده لازم نیست. ممکن است جمع بین این روایت و روایت اسحاق بن جریر به این باشد که اگر زانی بخواهد ازدواج کند، باید عده نگه دارد. غیر زانی عده نگه داشتنش لازم نیست. یعنی دو تا ماء فجور و ماء حلالی که از یک نفر باشد این را شارع نمی‌خواهد با همدیگر جمع بشود در یک رحم. ممکن است یک چنین تفسیری قائل بشویم.

ولی عرض کردم مجموعاً به نظر می‌رسد با توجه به نکاتی که در جلسات قبل عرض کردیم مشکل هست که ما از این روایت برای اثبات وجوب عده حتی در مورد زانی هم بخواهیم استفاده کنیم. فکر می‌کنم با توجه به آن فضای کلی حاکم بر عامه، مشکل باشد که بتوانیم به این روایت برای وجوب استبراء تمسک کنیم.

این یک بحث تکمیلی نسبت به روایت اسحاق بن جریر از جهت متن.

اسحاق بن جریر یک بحث سندی را هم دارد، بحث‌های در مورد این‌که آیا ارسال در این روایت، یا سقط در مورد این روایت رخ داده یا نداده، آن بحث‌هایش در جلسات قبل گذشت. اما یک بحث در مورد این‌که این روایت موثقه است، یا صحیحه است. مشکل موثقه بودن که اینجا ذکر شده این هست که شیخ طوسی در باب اصحاب الکاظم علیه السلام از رجال خودش اسحاق بن جریر را به عنوان واقفی معرفی کرده. حاج آقا اینجا یک مطلبی را اشاره می‌کنند که حالا من با یک مقداری تفاوت‌هایی این بحث را دنبال می‌کنم. اوّل کلیت حرف حاج آقا را عرض می‌کنم بعد، بعضی ریزه‌کاری‌ها در فرمایش حاج آقا هست من به آن ریزه‌کاری‌ها نمی‌پردازم، کلیت بحث ایشان را دنبال می‌کنم. کلیت بحث حاج آقا را اینجوری می‌شود بیان کرد که افراد زیادی را شیخ طوسی در رجالش به عنوان واقفه معرفی کرده که هیچ کس دیگری آنها را به عنوان واقفه معرفی نکرده، بلکه ظاهر کلمات ائمة رجال که آنها را توثیق کردند و هیچ به فساد مذهبشان اشاره نکردند، این هست که اینها واقفی نیستند. چون اوّلاً توثیق در کلمات قدما علاوه بر صحت روایت و صدق گفتاری راوی، دال بر عدم فساد مذهب روات هم هست کما بیّناه. حاج آقا در محل خودش این را بیان می‌کردند.

نکتة دوم این‌که در رجال نجاشی و فهرست شیخ اینها وعده دادند که اگر کسی فساد مذهب داشته باشد، این فساد مذهب را ذکر کنند. فهرست شیخ در مقدمه‌اش به این مطلب تصریح می‌کند که من در مورد هر یک از مصنفین اگر آنها را ذکر بکنم باید به فساد مذهبشان اشاره کنم به دلیل این‌که.

[قطع و وصل صوت ۱۵:۴۰] ...

ما در مورد مطلبی که حاج آقا فرمودند که افراد زیادی در اصحاب الکاظم رجال شیخ به عنوان واقفی معرفی شدند. این اشخاص در منابع دیگر یا توثیق شدند، یا در فهرست شیخ و رجال نجاشی وارد شدند که ذکر شخص در فهرست شیخ و رجال نجاشی نشانگر این هست که بدون اشاره به فساد مذهب دلیل بر صحت مذهب هست. شیخ در مقدمة فهرست اشاره می‌کند که: «إذا ذكرت كلّ واحد من المصنّفين و أصحاب الأصول فلا بدّ من أن أشير إلى ما قيل فيه من التعديل و التجريح، و هل يعوّل على روايته أو لا، و أبيّن عن اعتقاده و هل هو موافق للحق أم هو مخالف له‏، لأنّ كثيرا من مصنّفي أصحابنا و أصحاب الأصول ينتحلون المذاهب الفاسدة و إن كانت كتبهم معتمدة.»

همچنین نجاشی در آغاز جزء ثانی رجال تعبیر می‌کند که: «الجزء الثاني من كتاب فهرست أسماء مصنفي الشيعة و ما أدركنا من مصنفاتهم و ذكر طرف من كناهم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قيل في كل رجل منهم من مدح أو ذم‏.» از این عبارت استفاده می‌شود که شیخ نجاشی ذم‌هایی که در مورد روات هست ذکر می‌کند. پس اگر کسی را فساد مذهب، یکی از مهم‌ترین ذموم در حق رجال هست ذکر نکند، معنایش این است که در معنای قبلی مذمتی را ایشان ندیده که خود این دلیل خیلی خوبی می‌تواند باشد، به خصوص در مورد روات معروف در مورد این‌که اینها فاسد المذهب نیست. چون اگر فاسد المذهب باشند علی القاعده مذمتش به نجاشی می‌رسیده است. پس اصل اولی در مواردی که توثیق شده باشند، یا در مواردی که در فهرست شیخ و رجال نجاشی وارد شده باشند و فساد مذهب ذکر نشده باشد، این است که اینها امامی باشند و صحیح المذهب باشند. افراد زیادی در رجال شیخ طوسی در باب اصحاب الکاظم ذکر شده و در منابع دیگر یا توثیق شدند یا در رجال نجاشی و فهرست شیخ وارد شدند و فساد مذهبشان ذکر نشده. این تفاوت بین رجال شیخ و سایر منابع را چگونه توجیه می‌کنیم؟ حاج آقا می‌فرمودند به نظر می‌رسد که اینها کسانی هستند که به وقف مبتلا شدند ولی از وقف عدول کردند و توبه کردند. اوائل وقف افراد زیادی حتی مشهورینی چون بزنطی واقفی می‌شوند ولی اکثر این افراد برمی‌گردند. پس بنابراین واقفه‌ای که در رجال شیخ هستند، در اصحاب الکاظم مراد اعم از واقفة مستقر الوقف هست و واقفه‌ای که توبه کردند هستند. مؤید این مطلب عثمان بن عیسی رواسی هست که در اصحاب الکاظم به عنوان واقفی معرفی شده، ولی در رجال کشی و به نقل از رجال کشی در رجال نجاشی اشاره شده که آن توبه کرده و مال‌هایی را که به جهت وقف تصاحب کرده بود از مال امام رضا به امام رضا ارسال می‌کند و توبة عملی خودش را نشان می‌دهد. این چکیدة فرمایش حاج آقا بود به توضیح مِن. که این مطلب کاملاً درستی هست. روی همین جهت ما در درایة النور در مورد روات، در مورد یک سری روات نوشتیم واقفی فی ذم. فی ذم یعنی اصحاب الکاظم رجال شیخ اشاره به این هست. اشاره به اشکالی که در اینجور واقفه هست و معلوم نیست که وقفشان یک وقف مستقری باشد با این عبارت در توضیح افراد کردیم. البته عرض کردم فرمایش حاج آقا، فرمایش متینی هست، کاملاً درست است. ولی در یکی دو مورد به نظر می‌رسد، چند مورد ممکن است اصل واقفی بودنشان هم محل سؤال باشد. یکی از آنها سماعة هست که در بحث ما هم موثقة سماعة مطرح است. که ما در جای خودشان با قرائنی نشان دادیم که سماعة زمان وقف را که زمزمه‌های وقف شاید ایام زندانی شدن امام کاظم علیه السلام که در فاصلة سال ۱۷۹ تا ۱۸۳ بوده باشد، ایجاد هست و عمدة وقف بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ هست، بنابراین سماعة این‌که بیش از ۳۰ سال بعد از شهادت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ زنده باشد، قرائن این مطلب را تأیید نمی‌کند. ما گفتیم سماعة ظاهراً واقفه نبوده. و علت واقفه شمردنش اشتباهی هست که رخ داده. این اشتباه سه جهت برای اشتباهش ما ذکر کردیم. یک، دو تا از روات اصلی سماعة واقفه هستند. یک زرعة بن محمد حضرمی که جای سماعة هم در مسجدش اقامة جماعت می‌کرده. دوم عثمان بن عیسی که واقفی شده، البته از وقف توبه کرده. ولی همان واقفی بودنش و این‌که از رؤسای واقفه بوده، همین کافی هست برای این‌که سماعة را به عنوان وقف معرفی کنند.

نکتة دوم این است که بعضی از اشخاص واقفة معروف از بنو سماعة بودند. حسن بن محمد بن سماعة و جعفر بن سماعة. البته سماعة اینها غیر از سماعة بن مهران است. ولی همین‌که همنام هستند، سماعة در اسمشان به کار رفته با توجه به کثرت روایتی که اینها دارند. به خصوص حسن بن محمد بن سماعة خیلی راوی پر روایت و معروفی بوده و خیلی در وقف هم مصر بوده، اینها باعث می‌شود که منشاء بشود که تخیل بشود که سماعة واقفی هست.

نکتة سوم این‌که در مورد سماعة روایاتی واقفه نقل کردند که این روایات وقف سماعة را منشاء توهم وقف سماعة شده. در رجال کشی روایتی هست که حسن بن قیام صیرفی نقل می‌کند.

«قال: سألت أبا الحسن الرضا عليه السّلام فقلت: جعلت فداك ما فعل أبوك؟ قال: مضى كما مضى آباؤه عليهم السلام.

قلت: فكيف أصنع بحديث حدثني به زرعة بن محمد الحضرمي، عن سماعة ابن مهران، ان أبا عبد اللّه عليه السّلام قال: ان ابني هذا فيه شبه من خمسة أنبياء يحسد كما حسد يوسف عليه السّلام و يغيب كما غاب يونس و ذكر ثلاثة أخر.

قال: كذب زرعة ليس هكذا حديث سماعة، انما قال: صاحب هذا الامر يعني القائم عليه السّلام فيه شبه من خمسة أنبياء، و لم يقل ابني.»

ممکن است اصل این روایت را افرادی دیدند، تکذیب زرعة را ندیده باشند، خیال کرده باشند که سماعة واقفی هست.

یک روایت دیگر هم در تفسیر عیاشی که سندش محذوف هست «عن سماعة قال: قال أبو الحسن علیه السلام «وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ‏» قال: لم يعط الأنبياء إلا محمدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم[[1]](#footnote-1) السبعة الأئمة الذين يدور عليهم الفلك، و القرآن العظيم محمد عليه و آله السلام‏»

عبارت خیلی مندمج هم هست که خیلی به هم ریختگی در آن ایجاد می‌شود. ولی سبعة الائمة تعبیر کرده. ممکن است اصل روایت برای واقفه باشد، واقفه یک سری چنین روایت‌های جعلی را به سماعة نسبت داده باشند و منشاء نسبت سماعة به وقف باشند.

بنابراین این‌که سماعة در رجال شیخ و من لا یحضره الفقیه در ذیل یک روایتی زرعة و سماعة را می‌گوید و هما واقفیان. فقیه، جلد ۲، صفحة ۱۳۸ به عنوان واقفی سماعة را معرفی کرده.

و همچنین در جایی دیگری: جلد ۲، صفحة ۳۱، مرحوم صدوق می‌فرماید: «وَ لَا أُفْتِي بِالْخَبَرِ الَّذِي أَوْجَبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءَ لِأَنَّهُ رِوَايَةُ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ وَ كَانَ وَاقِفِيّاً». این را به عنوان واقفی، سماعة را معرفی کرده.

همچنین در عُدّة شیخ طوسی سماعة را واقفی معرفی کرده. ما در جای خودش ذکر کردیم که اینها باید اشتباه باشد، منشائش یکی از سه جهتی بود که ذکر کردیم.

در مورد اسحاق بن جریر هم شبیه همین مطلب را می‌شود بیان کرد. دو جهت از سه جهتی که در مورد سماعة هست در مورد اسحاق بن جریر هم مطرح است. یکی این‌که راویان واقفی در روایت اسحاق بن جریر زیاد هستند. عثمان بن عیسی فراوان روایت دارد. وهیب بن حفص، کافی، جلد ۱، صفحة ۴۷۲، رقم یک، چاپ اسلامیه، به جای وهیب، وهب است که غلط است.

عبد الکریم بن عمرو خثعمی، غیبت نغمانی، صفحة ۲۱۵، رقم ۴، این روات واقفه‌ای هست که از اسحاق بن جریر نقل کردند.

یکی دیگر در غیبت نغمانی، صفحة ۲۱۵، رقم ۴، همان روایت عبد الکریم بن عمرو خثعمی. روایت‌هایی از اسحاق بن جریر نقل شده که می‌تواند در تأیید وقف به آنها واقفه استناد کرده باشند. یکی از آنها روایتی هست که در غیبت نغمانی وارد شده.

«عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ‏عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ حُجْرِ بْنِ زَائِدَةَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ الْقَائِمُ فَقَالَ قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّى الْمُطَالِبُ بِالدَّمِ- وَ يَفْعَلُ اللَّهُ ما يَشاءُ ثُمَّ أَعَدْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ قَدْ عَرَفْتُ حَيْثُ تَذْهَبُ صَاحِبُكَ الْمُبْدَحُ الْبَطْنُ ثُمَّ الْحَزَازُ بِرَأْسِهِ ابْنُ الْأَرْوَاعِ رَحِمَ اللَّهُ فُلَانا‏»

این رحم الله فلانا، این روایت قبلش یک نقل دیگری وارد شده، شبیه همین روایت. ظاهراً همین روایت هست. یک قدری تفاوت مضمونی دارد.

«حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیهما السلام جُعِلْتُ فِدَاكَ...» یک روایت مفصلی هست تا «... فَقُلْتُ سَأَلْتُكَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ الْقَائِمُ بِهِ قَالَ لَا قُلْتُ فَمَنْ هُوَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَقَالَ ذَاكَ الْمُشْرَبُ حُمْرَةً الْغَائِرُ الْعَيْنَيْنِ الْمُشْرِفُ الْحَاجِبَيْنِ الْعَرِيضُ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ بِرَأْسِهِ حَزَازٌ وَ بِوَجْهِهِ أَثَرٌ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى‏»

این رحم الله موسی، ظاهراً روایت بعدی هم که رحم الله فلاناً، مراد از فلاناً موسی هست. مرحوم مجلسی اشاره کرده که این ممکن است واقفه به این روایت تمسک کردند بر صحت مذهب وقف. که البته همچنان که مرحوم مجلسی اشاره فرمودند، مطلب جالبی، دو تا احتمال در اینجا داده شده و من احتمالی که مرحوم مجلسی می‌دهند را بیشتر به نظرم صحیح شاید باشد. ایشان می‌گوید: «و قوله عليه السلام «رحم اللّه موسى» قال العلّامة المجلسيّ (ره): لعله إشارة الى أنّه سيظن‏ بعض‏ الناس‏ أنّه القائم و ليس كذلك» و امثال اینها. این احتمال را مطرح می‌کند. البته یک مطلب دیگری در این حاشیه دارد: «و أقول: لا يبعد أن يكون المراد موسى بن عمران و يكون الأوصاف المذكورة بعضها فيه و كان عليه السلام اشترك فيها معه (علیه السلام).» نه، من این را مستبعد می‌دانم. احتمال قوی‌تر شاید همین احتمال باشد که، اگر این روایت‌ها جعلیات واقفه نباشد. یک مطلبی این از جعلیات واقفه باشد که هیچ. اگر از جعلیات واقفه نباشد، چون در جعلیات واقفه نباشد، این اشاره به این هست که همان احتمالی که علامه مجلسی دادند، احتمال به جایی هست. غرضم این نکته هست که ممکن است به این روایت واقفه تمسک کرده باشند در صحت مذهبشان. حالا درست یا نادرست به این روایت که تمسک کردند باعث شده که گمان برود که اسحاق بن جریر هم واقفی هست. اسحاق بن جریر یک روایت دیگری هم دارد که ممکن است به آن هم واقفه تمسک کرده باشند. روایت در الإمامة و التبصرة من الحيرة، صفحة ۱۲۷ وارد شده.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: فَكَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامَ هُدًى؟ وَ لَا عَلَماً يُرَى؟ وَ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الْغَرِيقِ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟

فَقَالَ: أَمَّا أَنْتَ فَلَا تُدْرِكُهُ،» سنان، تو که درک نمی‌کنی «فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ، حَتَّى يَتَّضِحَ لَكُمُ الْأَمْر.»

این ممکن است به این روایت تمسک کرده باشند. این روایت در الإمامة و التبصرة من الحيرة بود و همچنین در کمال الدین، صفحة ۳۴۸، رقم ۳۹ هم این روایت وارد شده و می‌تواند از پدرش نقل شده که احتمالاً مأخوذ از همین الامامة و التبصرة هست.

بنابراین ممکن است به این روایات افرادی تمسک کرده باشند، تصور کرده باشند که اسحاق بن جریر واقفی هست. در حالی که اینها دلیل بر وقف نبوده. یا این روایت‌ها مجعول بودند، یا اصلاً دلیل وقف هم نبودند.

به هر حال اسحاق بن جریر طبقه‌اش را که مراجعه می‌کنیم. طبقه‌اش، طبقه‌ای هست که بعید می‌دانم دورة وقف را درک کرده باشد. اسحاق بن جریر تمام روایت‌هایی که از اسحاق بن جریر هست، یا از امام صادق هست که اکثراً اینجوری است. یا از کبار اصحاب امام صادق که اصحاب امام باقر علیه السلام هم بودند، مثل ابو بصیر، سدیر، از آنها نقل کرده. و فقط همین روایت حجر بن زائده بود، یا از عبد الله بن سنان این دو تا روایت بود که، روایت هم روایت‌های خاصی بود که از کبار اصحاب الصادق نبودند نقل کرده باشد. و الا تمام روایت‌های دیگرشان طبقه‌شان خیلی طبقة مقدمی هست که اسحاق بن جریر نقل کرده. یک جای دیگر اسحاق بن جریر عن حریز هست، آن محرف هست. عن حریزش جمع بین بن جریر و عن حریز، جمع بین نسخة صحیح و نسخة محرف هست. آن ملاحظه بفرمایید آن غلط جاهای دیگر همان روایت بدون عن حریز وارد شده و محرف است نباید دقت کرد. از امام کاظم هم یک روایت ندیدم در منابع موجود اسحاق بن جریر داشته باشد. اسحاق بن جریر هم همان اسحاق بن جریر است. در توضیح الاسناد در مورد این توضیح دادم.

بنابراین نمی‌شود به اینها تمسک کرد. ولو شیخ طوسی در اصحاب الکاظم ذکر کرده، ولی اگر هم از امام کاظم روایت داشته باشد به ندرت روایت داشته، به طوری که در منابع موجود روایتش از امام کاظم منتقل نشده. چنین شخصی مستبعد هست که بیش از ۳۰ سال بعد از شهادت امام صادق علیه السلام که فردا به عنوان شهادت امام صادق علیه السلام حوزه‌ها تعطیل است، ان‌شاءالله که خداوند ما را از برکات ولایت اهل بیت و اعتقاد به امامت امام صادق علیه السلام در دنیا و آخرت بهره‌مند کند، خیلی مستبعد هست که اسحاق بن جریر بیش از ۳۰ سال پس از شهادت امام صادق علیه السلام زنده باشد. احتمال زیاد می‌دهم اصلاً واقفی بودن اسحاق بن جریر اشتباه باشد. اسحاق بن جریر اصلاً واقفی نباشد و این مناشئ اشتباهی که اینجا بود را ذکر کردم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. «هم» ظاهرا یعنی سبعا من المثانی [↑](#footnote-ref-1)